



## زنگ تفریح دوران مجردی

آدم وقتی قرار است نقش یک مجرد را در زندگی اش ایفا کند باید قدرت درکش را ببرد بالا و ما به ازای آن توقعاتش را بکشد پایین و بداند زنگ تفریح زندگی اش را کی و کجا و چطور و با چه کسی بگذراند که اگر در دنیای مجازی هم منتشر شد سرش را بالا بگیرد. تازه این روزها آدم باید مراقب رنگ وسایل تفریحی اش هم باشد که مبادا آدم از همه جایی خبر هم رنگ موی خاص شود و ناخواسته آینده اش را به تباهی بکشد. درست است که گاهی در دوره‌های خاصی از سال تفریحات پیش بینی نشده‌ی دسته اول دسته جمعی پیش می‌آید که مجردین می‌توانند خیلی راحت علایقشان را به دست و گردنشان ببندند و در کوچه و خیابان با افتخار به هم نشان دهند و تا مدت‌ها تخلیه انرژی کنند و تازه تا مدت‌ها هم موجبات تفریح کشورهای دیگر را هم فراهم آورند البته این اشکال دارد چون همین تفریحات آشکار بعدها گریبان آدم را می‌گیرد و هرچه تفریح کردی و نکردی را جلوی چشم می‌آورند اما از قدیم گفته‌اند که برادران جنگ کنند ابلهان باور! اما همیشه اینقدر آزادی نیست که مجردی بتواند در ملاءم و آشکار صاف راه برود و تفریح کند. چون اغلب تفریحات جذاب و جالب دنیا یاپیگرد قانونی دارد یا دسترسی به آن امکان پذیر نمی‌باشد پس این مجرد دست از همه تفریحات زندگی کوتاه شده که اینترنتش به هزار و یک دلیل منطقی قطع شده و آمیدی هم به وصلش ندارد کسی را هم ندارد گوشی اش را با تک زنگی بلرزاند. پس بهتراست که بنشیند و در خفا تفریح کند که مسلمان نشود کافر نبیند اما خیلی از تفریحات حتی در حد فکر و تصور هم قابلیت فیلتر شدن دارند. مجرد رایانه و یارانه به دوش ناچار است حرص همه فیلترهای دنیا را مقابل آینه روی موهای رو به سفیدش خالی کند بعد برود سر چهار راه بایستد و مشکوک بزند. اگر هم قرار است سر کوچه ثابت نایستد و فعال و اجتماعی باشد بطرز خیلی ناگهانی سر از گروهکهای فعال اینترنتی در می‌آورد که همه تفریحات دنیا را از دماغش در می‌آورند بهتراست یا کنجی بنشیند و با سایر مجردین آماده به خدمت که در کوچه قطار ریخته‌اند مجردی اش را دود هوا کند و یک آب هم رویش یا آنکه آدم حساسی شود و از جمله خواص گردد.

اینجاست که تفریح در گلوی آدم گیر می‌کند وقتی وقت هست پول تفریح نیست وقتی پول هست جای برای تفریح نیست وقتی هم پول هست هم وقت و جاوهم همه امکانات تفریحی! کسی نیست با آدم تفریح کند یعنی همه رفقای دیگر نوه‌دار هم شدند.

آدم ترجیح می‌دهد یا مثبانه دوران مجردی اش را پایان دهد و به دوران تأهل فکر کند و برود به تحصیلات تکمیلی اش برسد یا خودش راززند به آن راه که آن راه هم خطرات خودش را دارد! پس همان بهتر که سرش را بگیرد بالا و به سایر مجردین بگوید که تفریحات و خوشگذرانی‌های به باد دهنده دین و دنیا را رها کنید و به جای اعتراض بیهوده و اصلاح صلاحیتها بروید نخبه ای بشوید تا شاید دردی از کسی دوا کنید.



## موفقیت در مشیت من است!

می‌توانم همین جا اقرار کنم که من آدم موفق هستم، آنقدر موفق که گاهی خودم هم از حرکات موفقیت آمیز خودم متعجب می‌شوم. آخر آدم چطور می‌تواند این همه موفق باشد؟ تعریف از خودم نباشد، اما در روی کره زمین مگر چند تا آدم موفق مثل من، می‌شود پیدا کرد؟ البته همین موفقیت‌هاست که باعث می‌شود، آدم رقیب و دشمن پیدا کند. من هم رقیب و دشمن زیاد دارم آن هم چه رقبایی و چه دشمن‌هایی! کسانی که خودشان با من دشمنی می‌کنند و تازه موفق می‌شوند به یک عده دیگر هم یاد بدهند با من دشمن باشند. مثلاً همین دیروز من به یک موفقیت بزرگ دست پیدا کردم. همین دیروز صبح که از خواب بیدار شدم موفق شدم تا آخر شب زیر آب چند نفر را بزنم. چنان هنرمندانه این کار را کردم که همین حالا از یادآوری اش به خودم می‌بالم.

صبح در اداره بالآخره توانستم زیر آب همکارم را که مدت‌ها به آن فکر می‌کردم، پیش رئیس بزنم. این کار را چنان هنرمندانه انجام دادم که متوجه نشد که همکار کنار دستی اش این زیر آب زنی را در حقیقت انجام داده. وقتی رئیس او را توبیخ کرد و برگشت به اتاق، نگران بودم که فهمیده باشد این زیر آب زنی توسط من انجام شده اما او اصلاً متوجه این موضوع نشده بود و این یعنی من موفق شده بودم خیلی دقیق این کار را انجام دهم. من زیر آب همکارم را زدم و او را به یک بخش دیگر منتقل کردند و در ازای این کار موفق شدم از این به بعد کار او را هم خودم انجام دهم و حقوق بیشتری بگیرم. این برای من موفقیت بزرگی بود، چون همین دیروز عصر بلافاصله موفق شدم زیر آب همسایه روبرویی را پیش مدیر آپارتمان بزنم. مدیر آپارتمان همسایه روبرویی را مجبور کرد که در این هفته رسیدگی به راه پله‌ها را دوبار انجام دهد و در ازایش من این هفته راه پله‌ها را تمیز نکنم. بعد از چند تجربه موفقیت آمیز این بار موفق شدم زیر آب یکی از اقوامان را کنار خودش بزنم، سرعت من در این کار چنان بالا بود که خود طرف هم‌هاج و واج ماند! در صف نانوايي زیر آب یکی از شاگردان نانوا را پیش شاطر زدم و در ازایش موفق شدم بی‌صف نان بگیرم. حتی موفق شدم زیر آب یکی از دوستان قدیمی دوران دانشجویی را پیش یکی از دوستان دیگرم که می‌خواست او را استخدام کند بزنم. در ازای این کار دوستم به من گفت که به جای دوست دوران دانشجویی مان، من را استخدام می‌کند. خب من آدم موفق هستم و اینها برایم باعث افتخار است چون در ازای زیر آب زنی‌هایی که کردم پاداش‌هایی هم گرفتم. مثل حقوق بیشتر، نان بی‌صف، استخدام غیر منتظره... اما در عوض دشمنانی هم پیدا کردم. دوست دوران دانشجویی ام، همکارم، شاگرد نانوايي، همان فامیلان... نمی‌دانم چرا مردم نمی‌توانند موفقیت دیگران را ببینند. من از دشمنی دیگران خیلی ناراحت نمی‌شوم چون شنیده‌ام پشت سر هر آدم موفق کلی آدم دلخور هست! من به تعداد مساوی دوست و دشمن دارم. همزمان که رئیس من با من دوست می‌شود و می‌گوید باز هم اگر زیر آب زنی کنی حقوق بیشتری می‌گیری همکارم از من دلخور می‌شود. شاید به خاطر همین است که نفهمیدم حق با دوستانم هست یا دشمنانم!

